

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهرا (س)

سال سی‌ام، دوره جدید، شماره ۲۶، پیاپی ۱۱۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ / صفحات ۲۳۷-۲۰۵

مقاله علمی - پژوهشی

نقد روایت اعظام/الوزاره از دلایل اعدام ثقه‌الاسلام شهیدی خوانساری بر پایه اسناد نویافته^۱

مسعود کشیری^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۶

چکیده

پیچیدگی شرایط اجتماعی و سیاسی ایران پس از دوران مشروطه، منجر به ظهور طبقات جدیدی در قدرت‌های منطقه‌ای و ضعف و نبود اقتدار قدرت مرکزی و بروز آشوب‌ها و ناامنی‌های شدیدی شد که در نهایت با بروز قحطی بزرگ سال‌های آخر قرن گذشته، به اوج شدت خودش رسید. یکی از این حوادث که در منطقه حاکم‌نشین ثلاث (گلپایگان، خوانسار و خمین) اتفاق افتاد، ماجرای شورش و طغیان یکی از علمای منطقه به نام آقا میرزا محمد مهدی معروف به ثقه‌الاسلام شهیدی بود که نافرمانی و تمرد او از سال‌ها قبل و همچنین طغیان مسلحانه او باعث ایجاد ناامنی در منطقه شد و در نهایت با هجوم قوای دولتی شکست خورده و با تعدادی از همراهانش اعدام شد. هدف از این مقاله، نقد و بررسی روایت اعظام قدسی از ماهیت طغیان و دلایل اعدام آیت‌الله میرزا محمد مهدی ثقه‌الاسلام شهیدی در خوانسار در سال ۱۳۳۶ قمری است. در این پژوهش تلاش شد تا با استفاده از منابع و اسناد خاندانی برجای مانده، مراجعه به کتب و مقالاتی که در حوزه تاریخ محلی نوشته شده است، مراجعه به اسناد موجود در سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، مراجعه به اسناد موجود در کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و همچنین مصاحبه با شخصیت‌های محلی، به روش کتابخانه‌ای و میدانی، تا حد ممکن، پیشینه خاندان آیت‌الله ثقه‌الاسلام شهیدی روشن شود و ماهیت و دلایل طغیان او در منطقه که دامنه آن به شهرها و استان‌های مجاور و حتی تهران هم کشیده شد، همچنین دلایل اعدام او آشکار شود و روایت دقیق‌تر و نزدیک‌تر به واقعیت از این حادثه تاریخی بیان شود. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که بر خلاف روایات نقل شده در کتب تاریخی،

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2021.35074.1500

۲. استاد گروه تاریخ، دانشکده ادبیات، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران: masoodkasiri@ltr.ac.ir

به‌خصوص روایت غالب در کتاب شرح خاطرات من یا روشن‌شدن تاریخ صد ساله ایران نوشته حسن اعظام‌الوزاره قدسی، دعوی مربوطه هیچ ارتباطی با موضوعات سیاسی و حوادث انقلابی نداشته و تنها یک دعوی منطقه‌ای بین ایشان و سایر ذی نفوذان بر سر تولیت املاک وقفی و منافع مادی بوده است.

واژگان کلیدی: منطقه ثلاث، خوانسار، میرزا محمدمهدی، ثقه‌الاسلام شهیدی، گلپایگان

مقدمه

حوادث اجتماعی و سیاسی اواخر دوران قاجار، به‌خصوص شرایط اجتماعی به‌وجودآمده پس از انقلاب مشروطیت تا زمان انقراض قاجاریه و به سلطنت رسیدن رضاشاه، دارای تاریخ بسیار متراکم و پیچیده‌ای است که بسیاری از آنها از دید مورخان و پژوهشگران این دوره مغفول مانده است. بروز ناامنی پس از مشروطیت، ظهور و سقوط دولت‌های مستعجل، مقتدرنبودن حکومت مرکزی، از هم پاشیدگی نظم سنتی حاکم بر جامعه و تسلط نداشتن مجلس و دولت بر امور، دخالت بیگانگان در امور مختلف کشور، بروز فحطی‌ها و بیماری‌ها، سرایت جنگ جهانی اول به ایران و ورود قوای دشمن به درون مرزهای کشورمان و بسیاری از دلایل دیگر، باعث شده بود که این دوران از لحاظ تاریخی و بروز حوادث گوناگون چه در سطح ملی و چه در سطح محلی، دارای ویژگی‌های منحصربه‌فردی باشد و به‌دلیل ارتباط با بسیاری از حوادث دوران پس از خودش و همچنین نزدیکی زمان آن با دوران حال، حائز اهمیت بوده و باید مدنظر اهل پژوهش قرار گیرد.

یکی از این حوادث، ماجرای بروز ناامنی و غارتگری در منطقه ثلاث (گلپایگان، خوانسار، خمین) و طغیان آیت‌الله میرزا محمدمهدی خوانساری معروف به ثقه‌الاسلام شهیدی، یکی از مجتهدان معروف در خطه مرکزی ایران، در دهه آخر قرن گذشته بود که در پایان منتهی به اعدام او و همچنین سرکوب یاغیان لرستان شد (اشراقی، ۱۳۸۳: ۹۲۰).

از مفصل‌ترین روایت‌های موجود در منابع تاریخی، روایتی است که حسن اعظام‌الوزاره قدسی، در کتاب شرح زندگانی من یا روشن‌شدن تاریخ صد ساله ایران از این واقعه بیان کرده است. ایشان که از روحانیان مشروط‌خواه و نامدار آن دوره بود به‌عنوان بازرس ویژه دولت به منطقه اعزام و شرحی را در کتاب خود نقل می‌کند که بعدها تبدیل به روایت غالب از این ماجرا شد. هرچند که پژوهشگران تاریخ محلی همچون تولایی در ویلاگ خود و برخی دیگر از نویسندگان مانند میرمحمدی، در آثار خود به این حادثه اشاره کرده‌اند، مطالب عنوان شده آنان ترکیبی از روایت اعظام قدسی و گاه برخی افسانه‌های محلی مبنی بر تازه‌بودن جنازه

ایشان است که محل اعتماد مورخ نیست. برخی از نویسندگان کتب مذهبی همچون نویسنده ضیاء‌البصار هم تنها به بیان کرامات و شرح مجد و بزرگی خوانساری پرداخته و عملاً نکته جدیدی در آن مشاهده نمی‌شود. گفته‌ها و نظرات مختلفی هم که در فضای مجازی یافت شد، بسیار ضد و نقیض بود و موضع‌گیری‌های له و برله این حادثه و حوادث پس از آن، نوعی گمراهی در بین علاقه‌مندان به تاریخ ایجاد می‌کرد. برخی از بازماندگان ایشان تلاش کردند تا در دوره پهلوی به وسیله طرح دعوی حقوقی منافعی را که پس از اعدام او از دست رفته بود، احیا کنند و از طرفی پس از انقلاب اسلامی هم دامنه این ادعاها تا به امروز در بین مردم منطقه وجود دارد تا جایی که علی‌رغم اینکه امروزه یکی از خیابان‌های شهر خوانسار به نام آیت‌الله شهید، ثقه‌الاسلام شهیدی نام‌گذاری شده است، برخی او را در ردیف متولیان غارتگر و محترکان به حساب می‌آورند.

گرچه رسالت اصلی این نوشتار بررسی ماهیت و دلایل طغیان خوانساری نیست و هدف اصلی نقد روایت اعظام قدسی از این ماجراست، این مهم جز با پرداختن به دلایل این طغیان حاصل نمی‌شود؛ به همین دلیل لازم بود تا ابعاد مختلف این حادثه که امروزه هنوز از مباحث مناقشه برانگیز منطقه است، بررسی شود و تنها روایت مکتوب و مفصلی که از این حادثه از اعظام‌الوزاره نقل شده است، به دقت بحث و نقد شود و به همین دلیل ضرورت انجام یک تحقیق جامع در این خصوص وجود داشت.

نویسنده این مقاله بر حسب اتفاق در قلعه مخروبه روستای تخماقلو در منطقه فریدن به اسنادی دست یافت که رگه‌هایی از روایت دیگری از این حادثه در آنها به چشم می‌خورد. این مسئله باعث شد تا نگارنده تلاش کند تا از میان بررسی اسناد مختلف و انجام پژوهش‌های میدانی به روایت جدیدی از زندگی نامه میرزا محمد مهدی خوانساری و میزان نفوذ او در سطح منطقه‌ای و ملی و همچنین دلایل بروز این حادثه و نقد نوشته‌های حسن قدسی در کتاب خاطرات او، دست پیدا کند.

برای انجام این پژوهش ابتدا به آرشیوهای دولتی مراجعه شد و از بین بررسی‌های انجام‌شده در میان اسناد فهرست‌نویسی‌شده و پرونده‌های پیش آرشیوی موجود در سازمان اسناد و کتابخانه ملی و همچنین آرشیو اسناد مجلس شورای اسلامی برخی اسناد مهم و منتشرنشده به دست آمد. همچنین برخی از اسناد خاندانی مرحوم هژبر سلطان تخماقلویی که در اختیار نوادگان ایشان است، با سخاوت فراوان در اختیار نگارنده قرار گرفت و در میان آنها اسناد بسیار راهگشایی در خصوص موضوع تحقیق وجود داشت که استفاده شد. همچنین با برخی از پژوهشگران محلی منطقه از جمله تولایی و میرمحمدی هم در شهرستان خوانسار

صحبت شد و در ملاقاتی که با کریمپور، از بازماندگان محمدخان سالار اعظم بختیاری، در قلعه بارده در اطراف شهرکرد انجام شد، ایشان برخی اطلاعات مهم از جمله صورت تلگراف دستور دولت مبنی بر اعدام مجتهد خوانساری را به نویسنده ارائه داد. اسناد موجود در آرشیو مرکز اسناد مجلس را ریاست وقت کتابخانه مجلس در اختیار این جانب قرار دادند.^۱

زندگی‌نامه سید

منطقه ثلاث از حدود قرن هفتم هجری به بعد، از پایگاه‌های مهم تبلیغ تشیع بود (افاضلی، ۱۳۸۰: ۱۳۴) و از مشهورترین حوزه‌های علمی منطقه، حوزه علمی شهرستان خوانسار است که حیات علمی و فرهنگی خود را از دوران صفویه تا به امروز ادامه داده و باعث شده است تا خاندان‌های بزرگ شیعی به پشتوانه آن در شهر خوانسار به وجود آمده و نام این منطقه با نام این علما و اقشار فرهنگی، زبانزد اهل فرهنگ باشد (افاضلی، ۱۳۷۳: ۲۰۴).

یکی از این خاندان‌های معروف، خانواده شهیدی هستند که جد آنها، مرحوم میرزامحمد مهدی خوانساری ملقب به ثقه‌الاسلام شهیدی، موضوع این پژوهش قرار گرفته است. سیدمحمد مهدی بن آقا میرزا جعفر بن آقا میرمحمد تقی بن حاج میرسیدعلی بن سید ابوالقاسم جعفر معروف به آقامیرزا بن حاج سیدحسین بن میرابوالقاسم کبیر که اهالی خوانسار وی را با نام ثقه‌الاسلام شهیدی می‌شناسند، در سال ۱۲۶۳ قمری در خوانسار متولد شد. وی تحصیلات مقدماتی خود را در خوانسار به پایان رساند و سپس برای ادامه تحصیلات و استفاده از علمای طراز اول، رهسپار نجف اشرف شد. سید، روحانی مقتدر و در بین مردم دارای نفوذ اجتماعی بالایی بود. مکنت مالی خوبی داشت و با تشخیص زندگی می‌کرد. وی بنا بر درخواست علمای تهران در زمان ناصرالدین شاه به تهران رفت که با استقبال مردم مواجه شد و پس از چندی به خوانسار آمد (تولایی، <http://khansarpeople.blog.ir/1394/01/28/red>).

به گفته مورخان، میرزامهدی خوانساری، چه در تهران و چه در خوانسار، زندگی با شکوه و تجمل همراه با خدم و حشم فراوان و املاک بسیار در بختیاری، فریدن، عربستان، کرون، گلپایگان، خمین، محلات، سلطان‌آباد، اصفهان، ملایر و تویسرکان داشت (تولایی به نقل از اعتمادالسلطنه). او پس از ورود و سکونت در خوانسار هم این رویه زندگی را ادامه داد و با در اختیار گرفتن بسیاری از موقوفات و املاک منطقه ثلاث و فریدن و بختیاری، به متمول‌ترین

۱. نگارنده بر خود واجب می‌داند از دوست گرانمایه جناب آقای دکتر طبری که صمیمانه در جهت دسترسی به اسناد موجود در مجلس و همچنین عزیزانی که در انجام مصاحبه‌ها همکاری کردند، تشکر کند.
۲. منظور هفت ده نزدیک به هم در منطقه ثلاث شهرستان گلپایگان است (نگارنده).

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۰، شماره ۲۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ / ۲۰۹

مالک منطقه مرکزی ایران تبدیل شد. او علاوه بر داشتن املاک فراوان، به خرید و ساخت قلعه و کاروان‌سراهای متعدد نیز همت گماشت و به گفته برخی از نویسندگان در انجام امور عام‌المنفعه هم مضایقه نداشت. تولایی، بنا بر نظر نویسنده ضیاء‌البصار فی تراجم‌العلمای خوانسار، معتقد است که ساخت بازار معروف به «بازار بالا» در خوانسار از جمله کارهای عام‌المنفعه ایشان بوده است. اعظام‌الوزاره قدسی درباره زندگی میرزامحمد مهدی می‌نویسد:

«حاج میرزامحمد مهدی یک خانواده دویست‌سیصد ساله بود که در پیشگاه سلاطین وقت همیشه مورد توجه و احترام بوده‌اند و عمارتی به نام مضیف‌خانه همیشه برای توقف واردین از هر طبقه و پذیرایی آماده داشتند. چنانچه در معاینه بنا و عمارت خراب‌شده مضیف‌خانه را هم مشاهده کردیم. عموم طبقات اظهارشان این بود که اشخاص واردین به مضیف‌خانه از یک شب تا شش ماه و یک سال هم دیده می‌شد که از همه حیث پذیرایی و با نهایت احترام مستخدمین رفتار می‌نمودند. چنانچه هر یک مریض می‌شدند طبیب و دوا و غذا فوراً مهیا و تا رفع کسالت نمی‌شد مانع از رفتن می‌گردیدند.» (قدسی، ۱۳۷۹: ۵۷۶)

این سبک زندگی و میزان فراوان املاکی که در مناطق گوناگون در اختیار مباشران میرزامحمد مهدی قرار داشت، باعث شده بود تا همواره بین کارگزاران او و عمال سایر خوانین محل به‌خصوص علمای خوانسار و خوانین بختیاری، تزاخم و درگیری وجود داشته باشد و در نهایت همین درگیری‌ها بر سر موقوفات و املاک و کشمکش با سایر متنفذان به‌خصوص دیگر علمای آن سامان، در یک فرایند پیچیده باعث طغیان میرزامحمد مهدی و در نهایت درگیری با دولت وقت و اعدام او شد. نویسنده مقدمه مناهج‌المعارف که از نوادگان سید است علت کشته‌شدن وی را این چنین نقل می‌کند:

«در سال ۱۳۳۶ق گرانی عجیبی شد. یاران و اعوان صمصام‌السلطنه گندم و سایر حبوبات را در انبارها احتکار کردند. سید که همیشه پناه فقرا و مظلومین بود و از مرگ مردمی که از گرسنگی چون برگ خزان بر زمین می‌ریختند ناراحت بود دستور داد غلات را به نرخ عادلانه روز، تحویل نانویان دهند تا مردم از مرگ نجات یابند، لذا صمصام‌السلطنه از این حکم، سخت ناراحت و علیه سید تحریک شد و مقارن همان ایام هم رئیس‌الوزرا شد و موقع را برای از بین بردن سید و تسویه حساب‌ها مناسب دید و چون از یک طرف از دوستی سید با سردار ظفر و سردار محتشم ناراضی بود و از طرفی هم یقین داشت که به دستور سید انبارهای احتکاری او در معرض استفاده مردم گرسنه قرار خواهد گرفت. لذا نزد شاه ایران احمد شاه برای سید سعادت کرد و سید را مخالف دولت معرفی نمود.» (میرکبیر، ۱۳۵۱: ۵۸۰)

البته همان گونه که ذکر شد این نقل قول از جانب یکی از نوادگان میرزامحمد مهدی است و بنا

به شواهدی که در قسمت‌های بعدی پژوهش ارائه خواهد شد، وقوع حوادث به این سادگی نبوده و نادیده‌انگاشتن نقش سایر علما در این ماجرا و پررنگ جلوه‌دادن نقش خوانین بختیاری در این نقل قول کاملاً مشهود است، ضمن اینکه میرزاحمد مهدی آن‌چنان هم که نویسنده این کتاب اصرار دارد، در جهت منافع عمومی و جلوگیری از قحطی اهتمام نداشته است.

به هر حال پس از مدتی اختلافات شدیدی بین میرزاحمد مهدی و حاکم شهر و گروه دیگری از علمای خوانسار شروع شد و سیر حوادث به گونه‌ای پیش رفت که میرزا محمدمهدی شروع به احضار تفنگچی و سرباز کرده و عملاً روبه‌روی حاکم شهر ایستاد و در نهایت با ورود نیروهای نظامی ژاندارمری و سواران بختیاری به حکم تهران، جنگی سه روزه شروع و سرانجام میرزا محمدمهدی دستگیر و به‌همراه پنج نفر دیگر اعدام شد. نویسنده کتاب ضیاء‌البصار درخصوص زمینه‌سازی برای اعدام او می‌نویسد:

«مرحوم وثوق‌الدوله که از مریدان سید بود شاه را از غرض صمصام‌السلطنه آگاه کرد و احمد شاه دستور داد تلگرافی به حکومت خوانسار مخابره کنند که سید را با احترام به تهران بدرقه نمایند تا حضوراً مطالب طرح و فیصله یابد. ولی صمصام‌السلطنه که از حضور سید، نزد شاه باک داشت به حاکم خوانسار که دست‌نشانده او بود و محکرمین محل هم به او رشوه‌ها داده بودند دستور داد تا اول سید را به دار بزنند و پس از آن تلگراف شاه را در دفاتر حکومتی ثبت نمایند... مأمورین صمصام‌السلطنه خانه و زندگی سید را نیز آتش زدند و کلیه اموال منقول و کتابخانه نفیس و کالسکه هشت آینه معروف سید را به غارت بردند.» (ابن‌رضا، ۱۳۸۲: ۵۵۵)

این روایت که در اکثر نوشته‌های مربوط به حوادث آن زمان منطقه ثلاث و شهر خوانسار به چشم می‌خورد، به کوشش نویسندگانی که برخی از آنها رابطه خویشاوندی با میرزاهمدی داشته‌اند، تبدیل به روایت غالب شده و از همین رهگذر اعدام میرزاحمد مهدی را ناحق دانسته و او را از جمله شهدای شهر خوانسار به حساب آورده‌اند تا حدی که امروزه یکی از خیابان‌های این شهر به نام او نام‌گذاری شده است.

در این نوشتار ابتدا برخی از این‌گونه روایات و منشأ آنها نقل شده و پس از آن اسناد بررسی شدند و جالب اینکه یافته‌های این پژوهش که بر اساس اسناد متعدد به دست آمده، روایت دیگری را پیش روی خوانندگان قرار خواهد داد. در میان نوشته‌ها و خاطرات بر جای مانده، حسن قدسی یا اعظام‌الوزاره در کتاب خود بیش از بقیه به این ماجرا پرداخته است. دلیل آن این است که یک سال پس از آن ماجرا، به دلیل شکایت ورثه میرزاحمد مهدی و به توصیه وثوق‌الدوله و با حکم اقتدارالدوله کفیل وزارت داخله، اعظام‌الوزاره مأمور می‌شود تا به منطقه ثلاث رفته و به این شکایت رسیدگی کند.

اعظام‌الوزاره در جای‌جای گزارش خود ضمن پرده‌پوشی بر نقش سایر علمای منطقه، تلاش می‌کند تا ضمن پررنگ‌کردن نقش خوانین بختیاری در این غائله، بر بی‌گناهی میرزاحمدمهدی و تقصیر رقیبان او به‌خصوص بختیاری‌ها صحه بگذارد. شاید یکی از دلایل اینکه گزارش قدسی با شواهد و اسناد تاریخی منطبق نبوده و یک‌طرفه به نظر می‌رسد، این باشد که شاکیان این پرونده فرزندان و خویشاوندان میرزاحمدمهدی بوده و طی این سفر همراه او بوده و هزینه سفر و اسکان او را هم فراهم کردند و بدون‌شک می‌توانستند در جهت‌دهی فکر و ایجاد ذهنیت دلخواه خود، موفق‌تر از سایر رقیبان رفتار کنند(قدسی، ۱۳۷۹: ۵۷۳).

بیان این مطالب نشان می‌دهد که قبل از شروع سفر به منطقه، ایجاد ذهنیت برای انحراف از اصل موضوع شروع شده بود و همچنین شواهد امر نشان می‌دهد که طرف دیگر دعوا که خاندان میرزایوسف امام‌جمعه که خود از علمای بنام خوانسار بودند، از این حکمیت ناخشنود بوده و با دیده تردید به آن می‌نگریستند تا جایی که سیدحسین مدرس را واسطه قرار دادند(همان: ۵۷۲).

به هر حال روایت غالبی که تا کنون در اکثر نوشته‌ها به چشم می‌خورد این است که سید مردی محترم، مورد عنایت همه مردم منطقه، متمول و زمین‌دار و حامی رعایا بود و خوانین بختیاری که چشم طمع به زمین‌های او داشتند، از مدت‌ها قبل با عمال سید منازعه کرده و پس از اینکه فرصتی به دست آوردند، فتنه‌ای را به وجود آورده و با دسیسه‌چینی گروهی از حاسدان را برانگیخته و زمینه اعدام او را فراهم کردند.

آنچه در این روایت ناگفته باقی می‌ماند، اشاره به سوابق حضور میرزاحمدمهدی در منطقه و شیوه برخوردش با سایر علما و ملاکان و مردم، چندین بار تبعید به دلیل تظلم ساکنان منطقه، نقش سایر علما و واکنش نشان ندادن مردم پس از ماجرای اعدام او است. آیت‌الله پسندیده که در آن ایام از نزدیک شاهد حوادث بود در خصوص انطباق نوع رفتار و کنش میرزاحمدمهدی با اصول اسلام، با دیده تردید نگریسته است(مرادی، ۱۳۸۸: ۳).

آنچه از بین اسناد می‌توان به آن دست یافت این است که نوع رفتار او با مردم و صاحب‌نفوذان بسیار خصمانه و درگیری او با علما و خوانین با نفوذ منطقه سابقه‌دار بوده و در موارد زیادی منجر به صدور حکم محکومیت و حتی تبعید او از منطقه شده است(اعتمادالسلطنه: ۴۰) در یکی از نامه‌هایی که اصل آن در اختیار خاندان هژبر سلطان فریدنی بوده و تاریخ آن مربوط به ذی‌الحجه سال ۱۳۲۰ قمری است، می‌توان به برخی از ریشه‌های درگیری بین میرزاحمدمهدی و خاندان میرزایوسف، امام‌جمعه خوانسار و برادرانش پی برد.

در این فرمان سلطنتی مظفرالدین شاه دستور می‌دهد:

«از قراری که به عرض خاک‌پای مبارک رسید به موجب احکام شرعیه امر تولیت موقوفات مدرسه محل بالای خوانسار راجع به جناب شریعتمدار آقا سیدیوسف امام‌جمعه خوانسار است و جناب میرزاحمدمهدی خوانساری به خلاف حق مداخله و عمل موقوفات مزبوره نموده و مبالغی از منافع آن را که باید به طلاب و مصارف دیگر برساند، برده است و نیز از قراری که جناب امام‌جمعه تظلم نمود، مطابق احکام شرعیه چهاردانگ از قریه سرلشجان که ملکی متصرفی او بوده جناب میرزاحمدمهدی سه سال به خلاف حق مداخله نموده محصول آن را برده... مقرر می‌فرماییم قدغن اکید نمایم جناب میرزاحمدمهدی به خلاف حق متعرض املاک موقوفات مدرسه مزبوره و چهار دانگ مزرعه سرلشجان نشده عمل موقوفات مزبوره به انضمام محصول چهار دانگ سرلشجان هر قدر محصول شده که برده است پس از رسیدگی از جناب میرزاحمدمهدی دریافت نموده به جناب امام‌جمعه عاید دارید و هرگاه مشارالیه را از باب عمل موقوفه و سرلشجان و محصول آنجا حرف مسموعی باشد حتماً به دارالخلافه بفرستید که با حضور جناب امام‌جمعه در مجلس دیوان عدالت عظمی رسیدگی و قرار لازمه داده شود.» (هژبرپور، مجموعه اسناد)

ظاهراً این اختلافات و تظلمات در منطقه دامنه ژدار بوده و تمام نشده است، چون در نامه دیگری که به تاریخ ۱۳۲۶ قمری، در دست است، هژبر سلطان فریدنی که از خوانین مقتدر فریدن بود، مأمور می‌شود تا میرزاحمدمهدی را به دلیل تظلمات مردم، دستگیر کرده و به اصفهان بفرستد، ولی ظاهراً هژبر سلطان از این کار که به نظرش بیهوده و تکراری می‌رسیده است سرباز می‌زند و معتقد است که حکومت، دوباره با گرفتن مبلغی رشوه از میرزاحمدمهدی، گناهان او را بخشیده و دوباره او را به خوانسار باز می‌گرداند. جالب است که ظل‌السلطان در پاسخ این ناامیدی هژبر سلطان می‌نویسد:

«اینکه مرقوم شده اطمینان ندارید نه اینطور است بندگان حضرت حکمران دام اقباله جاهد هستند که به حول الله میرزاحمدمهدی را مجازات کامل کنند، ابدأ قصد تحصیل فایده ندارند در این موقع ابدأ با مقامات عالیه و مردانگی و همت بلندی که دارید متوقع نبودم نکول فرمایید و مسامحه را جایز بدانید نوشته حکومت سند است ولو حکومت خارج باشد.» (هژبرپور، مجموعه اسناد)

پس از اینکه از جانب ظل‌السلطان اطمینان داده می‌شود که میرزاحمدمهدی مجازات کامل شده و با رشوه آزاد نمی‌شود، هژبر سلطان او را تحت‌الحفظ ابتدا به اصفهان و سپس تهران تبعید می‌کند و صدر اعظم طی نامه‌ای از او، بابت این کار تشکر کرده است. (هژبرپور،

اینکه میرزاحمد مهدی تا چه زمانی در تهران در حالت تبعید به سر می‌برده است، مشخص نیست اما در مجموعه اسناد مربوط به فایل فرمانداری گلپایگان تعداد زیادی نامه مربوط به سه سال بعد یعنی سال ۱۳۲۹ قمری وجود دارد که همگی حاکی از خبر برگشت مجدد میرزاحمد مهدی به خوانسار و اظهار نارضایتی و وحشت مردم از این امر است. جالب است که صمصام‌السلطنه، که برخی از جمله حسن قدسی، اعظام‌الوزاره، تلاش می‌کنند تا او را دشمن و رقیب سرسخت میرزاحمد مهدی نشان دهند، در تاریخ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹ نامه‌ای به وزیر داخله نوشته و می‌گوید:

«جناب آقای میرزاحمد مهدی مجتهد خوانساری که از علمای محترم می‌باشند و چندی در تهران تشریف داشته‌اند خیال مراجعت به خوانسار دارند مستدعی است به حکومت آنجا توصیه مرقوم فرمایید که ایشان را محترماً وارد خوانسار نمایند.» (ساکما، ۲۸۲۳/۲۹۳۰)

با شیوع این خبر واکنش مردم شروع شد و نامه‌های متعددی به چشم می‌خورد که حاکی از نارضایتی شدید آنها از بازگشت سید است. گروهی از مردم به تاریخ حمل ۱۳۲۹ نامه‌ای به وزارت داخله نوشته و در این نامه مفصل اهالی از تصمیم برگشت میرزا محمد مهدی اظهار وحشت کرده و از وزیر کشور درخواست وقت ملاقات کردند تا گروهی از آنان به نمایندگی از متظلمان پیش وزیر رفته و ضمن ارائه مستندات و شکایات حکم تبعید میرزاحمد مهدی از جانب آخوند خراسانی را ارائه کنند. (ساکما، ۲۸۲۳/۲۹۳۰)

همچنین نامه‌ای از خسروخان سردار ظفر خطاب به وزیر داخله وجود دارد که می‌نویسد دو سال پیش یعنی در سال ۱۳۲۷ قمری او میرزاحمد مهدی را به حکم سردار اسعد به دلیل شرارت‌های فراوان به زحمت به تهران فرستاده و هم اکنون امام‌جمعه فریدن و جمعی از سادات و مردم جمع شده‌اند که «اگر میرزاحمد مهدی از تهران برود به حرکات سابق قیام و اقدام خواهد کرد و جان و مال مردم به هدر خواهد بود.» (ساکما، ۲۸۲۳/۲۹۳۰)

عده‌ای دیگر در نامه، ضمن بیان مواردی مشابه معتقدند که ایشان ضمن همکاری با نایب حسین کاشی، قرار است برادرزاده خودش را امام‌جمعه خوانسار کند. در قسمتی از این نامه آمده است «مگر نه اینکه برادرزاده او می‌باشد که از طرف عم بزرگوار خود مأمور قتل جواد لاییدی شده... دو نفر سوارهایی که به حمایت نایب حسین کاشی فرستاده بود در حبس دولت بود اسباب‌چینی نموده آنها را مرخص نموده.» (ساکما، ۲۸۲۳/۲۹۳۰)

بر حسب شواهد، جهت مقابله با این موج اعتراض عمومی، میرزاحمد مهدی، هم گروهی از طلاب مقیم تهران را تحریک می‌کند که نامه به وزیر داخله نوشته و از او حمایت کنند.

نامه‌ای به تاریخ ۱۳۲۹ قمری به امضای شش نفر از طلاب خوانسار مقیم تهران خطاب به وزارت داخله وجود دارد که می‌گویند از رفتار میرزاحمد مهدی راضی هستند و شکایت‌ها از ایشان محل اعتنا نیست و در ضمن متظلمان از میرزاحمد مهدی را از طرفداران شیخ فضل‌الله نوری می‌دانند (ساکما، ۲۸۲۳/۰۲۹۳۰). این تنها موردی است که برای اولین و آخرین بار یکی از طرفین دعوا دیگری را متهم به داشتن گرایش‌های سیاسی می‌کند و جالب‌تر اینکه طبق گفته‌های قبلی و همچنین تصریح اعظام‌الوزاره، خاندان جوادی و امام‌جمعه از دوستان و همکاران سیدحسن مدرس بوده و لذا انتساب آنها به طرفداری از شیخ فضل‌الله نوری، دور از ذهن است.

در نهایت شعبه غرب وزارت داخله به تاریخ برج حمل ۱۳۲۹ گزارشی به وزیر داده و کسب تکلیف کرده است که حکام محلی و مردم منطقه از حضور مجدد میرزاحمد مهدی که به دلیل تلگرافات تهدیدآمیز سردار اسعد دو سال است در تهران تحت نظر است، به شدت نگران هستند و میرزاحمد مهدی که تازه از سفر مشهد آمده تقاضای بازگشت دارد و آقای لواءالدوله هم توقیف ایشان را خلاف قانون می‌داند. وزیر در حاشیه می‌نویسد که نظر حاکم جدید منطقه پرسیده شود و تا آن زمان میرزاحمد مهدی مراجعت نکند. (ساکما، ۲۸۲۳/۰۲۹۳۰) پس از آن سندی وجود ندارد که مشخص کند میرزاحمد مهدی چه زمانی به خوانسار مراجعت کرده است و مکاتبات بعدی مربوط به چهار سال بعد است که نشان می‌دهد میرزاحمد مهدی در خوانسار بوده و به دلیل تعدیات فراوان و شکایات متعدد، مجدداً در سال ۱۳۳۲ قمری، قوای ژاندارمری وی را دستگیر کردند و به اصفهان تبعید شد. نامه‌ای به تاریخ ۸ جمادی‌الاول ۱۳۳۳ قمری از صدرالعلمای فریدنی خطاب به مجلس در شکایت از میرزاحمد مهدی وجود دارد که نشان می‌دهد دامنه تحریکات و تعدیات او به همراهی اطرافیانش در منطقه همچنان وجود دارد (کمام، ۱۳۱/۱۸، ۲۸/۲/۴).

چندین نامه دیگر (حدود ۲۰ عدد) مبنی بر شکایت از حسن خان سهام لشکر، داماد میرزاحمد مهدی، به تاریخ ۱۳۳۳ قمری وجود دارد که در آن زمان در حبس نظمیته در تهران بوده است و عده‌ای در جهت آزادی او تلاش می‌کرده‌اند که نشان می‌دهد میرزاحمد مهدی در صدد استخلاص او از زندان نظمیته بوده است. او داماد میرزاحمد مهدی و از اشرار بنام خوانسار بوده که به همراه پدرزن خود، نزدیک به سیصد نفر تفنگچی داشت و از طرف برخی از علما به دلیل قتل و غارت، محکوم به مرگ شده بود. (ساکما ۲۸۲۳/۰۲۹۳۰)

در تاریخ ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۳۳ نامه‌ای از وزارت داخله خطاب به مجلس نوشته می‌شود و در آن اطمینان داده می‌شود که «دایر به شکایت از آقا میرزا محمد مهدی و حسن خان

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۰، شماره ۲۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ / ۲۱۵

خوانساری واصل شد، به طوری که چند روز قبل هم زحمت داده‌ام آقا محمدمهدی چند ماه است که به حکم دولت در اصفهان متوقف و حسن‌خان هم در نظمیۀ تهران محبوس است و ابداً تصمیمی مبنی بر تخلیص آنها نشده است.» (ساکما ۲۸۲۳/۰۲۹۳۰)

نامه‌نگاری بین طرفین دعوا ادامه پیدا می‌کند، از جمله به تاریخ ۱۶ شوال ۱۳۳۳ جمعی از مردم خوانسار که تعدادی از خویشاوندان میرزامحمدمهدی بوده‌اند، خطاب به ریاست مجلس نامه‌ای نوشته و ضمن صحنه‌گذاشتن بر بروز مشکلات قبلی در خوانسار، می‌نویسد:

«دو سه ماه است که اهالی خوانسار هر کس با هر کس عداوت و سابقۀ بدی داشته ترک گفته و بنای مرافقت و اتحاد و اتفاق را گذاشته‌اند و ... فعلاً کسی عارض و شاکی ایشان نیست و تمام مردم حتی آنهایی که قبل سابقه و عداوت داشته‌اند درخواست مراجعت ایشان را می‌نمایند.» (ساکما ۲۸۲۳/۰۲۹۳۰)

پس از مدتی نامه‌مطول دیگری هم از طرف جمعی از مردم خطاب به نمایندگان مجلس نوشته شده و ضمن برشمردن ترس و وحشت مردم از حضور مجدد او و برشمردن سوابق شرارت و قتل و غارت‌های منسوبان او در منطقه، دولت را قسم می‌دهند، به هر طریق که شده جلوی برگشت او را بگیرند (ساکما ۲۸۲۳/۰۲۹۳۰).

حوادث سال قحطی بزرگ و اعدام میرزامحمدمهدی

اینکه بالاخره چه زمانی میرزامحمدمهدی موفق به کسب رضایت دولت و برگشت مجدد به منطقه می‌شود، مشخص نیست و سند و مدرکی بر زمان مراجعت او به دست نیامد، اما از خلال رویدادهای بعد و اتفاقاتی که افتاد می‌دانیم که بی‌شک از سال ۱۳۳۵ قمری به بعد، او مجدداً در خوانسار اقامت داشته و این همان زمانی است که فجایع جنگ جهانی اول و اشغال کشور از سوی متفقین و بروز خشکسالی و عوامل دیگر، باعث بروز موج بزرگی از قحطی، بیماری و مرگ‌ومیر ناشی از آن شد.

ماجرای قحطی بزرگ سال‌های آخر قرن گذشته به حدی معروف و متواتر است که الهام‌بخش تألیف مقالات و کتاب‌های متعدد شده و نیازی نیست که در این نوشتار به آن بپردازیم (مجد، ۱۳۹۴: ۱۳۹-۷۱). دامنه‌ این قحطی به حدی بود که دامنگیر شهرهای کوچک و ولایات حاصلخیزی همچون منطقه ثلاث هم شد و لذا محتکران و زمین‌داران بزرگ که متأسفانه برخی از آنان در زمره علمای منطقه هم بودند به انبارداری و احتکار مایحتاج عمومی دست زده و از این طریق به شکل مصنوعی بر شدت این فاجعه ملی افزودند (زهرایی، ۱۳۴۱: ۶۱).

بنا به گفته یکی از نویسندگان که حادثه آن روزها را نقل کرده است، به پیشنهاد حاکم، به دلیل قحطی، جلسه‌ای مشورتی در منزل میرزاحمد مهدی شهیدی، از بزرگان محله بالای خوانسار، تشکیل شد که در آن تعدادی از بزرگان، ثروتمندان و خوانین شهر خوانسار و حومه از جمله عزیزخان حاکم، حسن خان سهام، میرزایحیی خان معتمدالدوله، حاج میرزایوسف جوادی، حاج محمد رضا حبیبی و حاج غلامحسین حقیقت و ملک‌زاده، حضور داشتند. آنها ضمن بحث و مجادله بر سر محله بالا و پایین، به اخوان جوادی گفتند که آذوقه محله بالا را شما تأمین کنید و آذوقه محله پایین را ما مهیا می‌کنیم (امینی، ۱۳۸۶: ۲۱).

ظاهراً نتایج این تصمیم‌گیری به نفع میرزاحمد مهدی نبود و میان او و عزیزخان شازده و حاج میرزایوسف جوادی بحث بالا گرفت و میرزاحمد مهدی گفت، با بودن من کسی حق دخالت ندارد و کار به زدو خورد کشید و یکی از برادران جوادی در منزل او در حوض آب افتاد و شلاق خورد و در اثر ضرب و جرح درگذشت و کار مشاجره به محلات بالا و پایین خوانسار کشیده شد و منجر به دخالت محمدعلی خان خراط بیدهدنی شد که نیروهای خود را مأمور محافظت قسمت‌های پایین شهر کرد. حاج میرزایوسف جوادی که خود از علمای منطقه و امام‌جمعه خوانسار بود به همراه عزیزخان شازده شبانه به محله بیدهدنی به منزل کدخدا محمود امینی از بزرگان بیدهدنی رفتند و با حفاظت تفنگ‌چیان بیدهدنی به تیدجان و سپس به گلپایگان و از آنجا عازم تهران شدند. آنها با شکایت نزد حکومت وقت، حکمی برای فرماندار نظامی اصفهان که از خوانین ایل بختیاری بود و نام وی محمدخان بختیاری، معروف به هی برون، صادر شد (زهرایی ۱۳۴۱: ۶۱).

در همان ایام تعدادی محموله قند که از شهرکرد عازم خوانسار و بیدهدنی بود، به دستور میرزاحمد مهدی توقیف شده و به منزل وی برده شد. صاحب قند که عبدالخالق بیدهدنی بود، شکایت به آیت‌الله آخوند ملامحمد بیدهدنی برد و عالم یادشده، نامه‌ای به میرزاحمد مهدی نوشت که این قندها مربوط به خویشاوندان من است و من تقاضای استرداد آنها را دارم، ولی نامه در جلوی چشم حامل آن سوزانده شده و مرحوم شهیدی گفت: اگر علمای بیدهدنی، آخوند ملامحمد و سیدعلی‌اکبر حجتی بدون اجازه من قلم روی کاغذ ببرند، با آنها ناخوشایندی خواهد شد. وقتی که مرحوم آخوند ملامحمد از قضیه مطلع شد، با چند تن از اهالی بیدهدنی، از راه عربستان به اصفهان نزد آیت‌الله آقا نجفی که مرجع تقلید دوران خود بود و در نجف با آخوند ملامحمد هم‌درس بودند، شکایت بردند و هم‌زمان شکایت عزیزخان و جوادی و اهالی خوانسار رسید و والی اصفهان مأمور رسیدگی به شکایات مردم خوانسار شد (امینی، ۱۳۸۶: ۲۲).

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۰، شماره ۲۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ / ۲۱۷

ظاهراً پس از این واقعه، میرزامحمد مهدی آشکارا راه طغیان در پیش گرفته و با دعوت از سران اشرار و تفنگچی‌ها، عملاً اداره شهر را به دست گرفته و به مردم و کسانی که در دعوای پیش‌آمده، طرف میرزاییوسف و افراد حاکم را گرفته بودند، سخت گرفته و در این جریان اموال زیادی غارت و تعدادی هم کشته می‌شوند. در یکی از نامه‌هایی که مردم در خصوص این واقعه خطاب به صمصام‌السلطنه نوشته‌اند، ذکر شده است که:

«واقعه خوانسار بر احدی از افراد ایران پوشیده نیست، چهار ماه است که میرزامحمد مهدی خوانساری شرارت خود را تجدید نموده و ... ظلم‌هایی این فرعون در خوانسار می‌نماید که در هیچ عصری و هیچ تاریخی نظیر آن کسی نشنیده چهار هزار نفر اشرار و قطاع‌الطریق را از اطراف به خوانسار دعوت نموده از قبیل رجب‌علی ززمی و محمدخان حیرانی و علی‌محمد زلفی ... تمام دارایی مردم را به غارت بردند ... تمام بازارها کاروان‌سراها و خوان‌ها را آتش زده ... تمام اهالی خوانسار متواری اطراف شده ... قرب یکصد نفر از زن و بچه ... هدف گلوله اشرار شده‌اند، چند نفر را به جرم آزادی‌خواهی در مقابل خودش شکم پاره کرده و تیرباران کردند.» (ساکما ۲۸۲۳/۲۹۳۰)

این نامه‌ها متعدد است و همگی حاکی از شدت عمل او و سختی ماجرا است (ساکما 2109719). ظاهراً پس از این حادثه، میرزامحمد مهدی گروهی از رؤسای ادارات دولتی را از کار برکنار و حبس کرده و دستور می‌دهد تا اموال و املاک مخالفان را به زور از رعایای آنها گرفته و در برخی از موارد اموال آنها را آتش بزنند (ساکما 2109719؛ کمره‌ایی، ۱۳۸۴: ۵۶). در همین زمان در نامه دیگری به تاریخ ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۶ عده زیادی از مردم خوانسار خطاب به وزرا می‌نویسند که:

«میرزامحمد مهدی، رجب‌علی و محمدخان و سهراب فرنقی را با هزار نفر دعوت نموده و قریب بیست شبانه‌روز است مشغول قتل و غارت و قریب بیست نفر مرد و زن و بچه‌های بی‌گناه از خوانساری بیدهندی و غیره تا حالا کشته شده است و متجاوز از سه کرور اموال مردم بیچاره به غارت و یغما رفته.» (ساکما 2109719)

از میان گزارش‌های متعددی که از دیگر مراکز دولتی و نظامی، حتی سال‌ها پس از آن واقعه و به دلایل دیگر به مرکز ارسال شده است، می‌توان فهمید که دعوت از رجب‌علی و اتباع او کاملاً به دستور میرزامحمد مهدی بوده است. در گزارشی که حدود چهار سال بعد از گروهان ژاندارمری به حکومت ثلاث ۱۳۰۰ شمسی نوشته شده است و مربوط به نحوه عملکرد و سوابق یکی دیگر از شروران منطقه به نام محمدعلی خراط است، این مسئله تأیید می‌شود (ساکما 2109719).

با بروز شکایات متعدد مردم و علمای منطقه، دولت مرکزی که در آن زمان نیروی نظامی برای سرکوب شورش میرزامحمد مهدی در اختیار نداشت، متوسل به دیگر خوانین محل از جمله لطف‌علی‌خان امیر مفخم و محمدخان سالار اعظم بختیاری، حاکم وقت اصفهان و هژبر سلطان حاکم منطقه فریدن می‌شوند (ساکما 2109719). سرانجام پس از مدتی اردویی مفصل و ناهمگون از بختیاری‌ها برای دفع طغیان میرزامحمد مهدی تشکیل شد. آیت‌الله پسندیده که خود در جریان مستقیم تشکیل این اردوی نظامی بوده است، معتقد است که یدالله خان امیر مفخم، فرماندار، مکرم‌الدوله و دامادش ماژور محمودخان بود که حاکم ثلاث گلپایگان و خمین و خوانسار و رئیس نظامی‌ها بود در تشکیل این اردو دخالت داشتند و این اردوی مختلط که مخارج آنها از طرف دولت تأمین نشده بود، مصیبتی بر مصائب مردم منطقه افزوده و خود و بال گردن مردم منطقه شدند تا جایی که مرحوم آیت‌الله پسندیده از این واقعه به‌عنوان یکی از مصیبت‌های منطقه، به تفصیل یاد می‌کند (پسندیده، ۱۳۸۸: ۶۰).

پس از این ماجرا، یدالله خان، پسر امیر مفخم که بنا داشت از این رهگذر هم حقوقی از دولت مطالبه کرده و مدعوتش هم مشغول غارت مردم منطقه بودند، نامه‌ای خطاب به امیر مفخم نوشته و ذکر می‌کند که سواران او نیاز به پرداخت مواجب دارند و چون دولت از عهده پرداخت مواجب بر نمی‌آید و لذا از ادامه همکاری سرباز می‌زند و تنها برخی از سواران و مدعوتین او در جنگ شرکت می‌کنند (ساکما 2109719).

سرانجام اردوی مختلطی از ژاندارم به سرکردگی ماژور محمودخان داماد مکرم‌الدوله، حاکم منطقه ثلاث، سوارهای بختیاری به ریاست سالار معزز از خوانین بختیاری حرکت می‌کنند و پس از سه روز جنگ با تفنگچیان میرزامحمد مهدی، خوانسار را اشغال و غارت می‌کنند. میرزامحمد مهدی که از معرکه گریخته بود، به وسیله چند نفر از تفنگچیان به ریاست سعیدخان چاپلوقی دستگیر و به هیئت مدیره اردوی دولتی تسلیم می‌شود. (قدسی، ۱۳۷۹: ۵۸۰) اعظام‌الوزاره قدسی که به وضوح گزارش‌های او به نفع میرزامحمد مهدی است، بقیه ماجرا را این‌گونه نقل می‌کند:

«هیئت مدیره اردو، مکرم‌الدوله حاکم، ماژور محمودخان فرمانده عده ژاندارم، سالار معزز رئیس سواره و پیاده بختیاری، برادر شیخ یوسف که آتش‌بیار و تعزیه‌گردان بود، تلگرافی از خودسری حاج میرزامحمد مهدی به دولت صادر می‌نماید، چون دولت در جواب یکی از تقاضای آنها که حاج میرزامحمد مهدی را برای تهران تحت‌الحفظ حرکت دهید، به این جهت در تلگراف ذکر می‌نماید اشرار یک نفر ژاندارم کشته‌اند و برای ادامه شرارت سنگربندی نموده‌اند، لذا در جواب این تلگراف چنین دستور داده می‌شود که باید غائله خوانسار به هر

نحوی شده خاتمه یابد و دستگیرشدگان از اشرار را در خوانسار و گلپایگان به دار بزنید تا عبرت سایرین گردد. این تلگراف سبب تقویت روحیه و مقاصد پلید سران اردو گردیده پس از زد و خورد و غالب شدن، حاج میرزا محمد مهدی را دستگیر و می‌آورند منزل شیخ یوسف و برادرانش که وسط خوانسار لب رودخانه بوده توقیف می‌نمایند، در موقع دستگیری جعبه‌ای میرزا محمد مهدی با خود همراه داشته که شب آقایان جعبه را باز کردند، محتویات جعبه که از هر قبیل جواهرات در آن بوده چشم ناظرین را خیره کرده و از طرفی عقلشان را زایل می‌نماید. برای خوردن جواهرات که چه باید کرد. هیئت مذکور به فکر و شور افتادند که اگر حاج میرزا محمد مهدی به تهران فرستاده شود، ممکن نیست این جواهرات را که اندوخته تقریباً سیصد ساله است تصرف کرد و خورد و اگر هم نفرستیم جز از بین بردن چاره‌ای نیست، بالاخره رأی داده می‌شود به استناد تلگراف خود دولت که چند نفر از اشرار در خوانسار و گلپایگان به دار زده شود، حاج میرزا محمد مهدی را به دار بزنند، صبح جلوی ایوان عمارت شیخ یوسف، حاج میرزا محمد مهدی را به دار می‌زنند و برادر شیخ یوسف مبلغ پانصد تومان به مباشرین و مأمورین اقدام عمل، انعام می‌دهند.» (قدسی، ۱۳۷۹: ۵۸۲)

گرچه قدسی ادعا می‌کند که در تلگراف ارسالی از مرکز ذکر شده که اشرار را به دار آویخته و میرزا محمد مهدی را تحت‌الحفظ به تهران حرکت دهید، اما در تلگراف که تا سال‌ها بعد نزد محمدخان سالار اعظم موجود بود و به رؤیت دیگران، از جمله محمودخان کریمپور بختیاری هم رسیده بود، صریحاً ذکر شده که خود مجتهد هم به دار آویخته شود و همین اصل تلگراف بود که در دعوای حقوقی بعدی زمینه تبریته محمدخان را فراهم آورد (کریمپور، مصاحبه).

پیش از این ماجرا بنا به گفته برخی، هنگامی که او را پای دار آوردند «محمدخان سالار اعظم به او گفته بود که املاک خود را به من صلح کن تا از این بلیه رهایی یابی. او هم از بیم جان املاک خود را به محمدخان صلح کرد و به دارش آویختند. سید محمد مهدی به مکافات خود رسید. محمدخان هم از املاک او خیری ندید. پس از یک سال پسر سید، به حکم دادگاه املاک را از او پس گرفت.»^۱ (قدسی، ۱۳۷۹: ۵۸۲)

پس از ارائه گزارش اعظام‌الوزاره از ماقع و بیان اینکه در این ماجرا منزل میرزا یوسف جوادی را میرزا محمد مهدی آتش زده و تنها یک صحنه‌سازی در این میان رخ داده است (قدسی، ۱۳۷۹: ۵۸۰)، حکمران منطقه شاهزاده رکن‌الممالک، نامه‌ای به تاریخ ۲۰ حمل ۱۳۳۷

۱. پس از این ماجرا و تا سال‌ها بعد دعوای حقوقی فراوانی بین ورثه میرزا محمد مهدی و برخی از مردم منطقه وجود داشت (ساکما کارتن شماره ۲۹۳-۱-۱۱۰)

قمری به وزارت داخله نوشته و در قسمتی از آن ذکر می‌کند:

«راجع به عملیات حاج میرزایوسف که می‌خواهد از نفوذ محمدعلی خراط استفاده کند، قویاً جلوگیری نمایم، البته با نهایت شدت جلوگیری می‌شود، ولی لازم می‌دانم دفعهٔ دیگر متذکر شوم اهالی خوانسار دو دسته‌اند: دسته‌ای کسان میرزاحمد مهدی هستند که بر ضد دستهٔ دیگر لایق قطع به همه‌جا و همهٔ دوایر تظلمات بی‌اساس می‌کنند؛ دستهٔ دیگر هم دستهٔ همین حاج میرزایوسف است که منشأ تمام اتفاقات اخیر خوانسار به شهادت عموم این نقاط او شده است. این دسته هم قویاً بر ضد دستهٔ اول هستند، این حاج میرزایوسف همان است که در تهران است و اگر قدری در آنجا به روی او نخندند نه خودش و نه محمدعلی خراط هیچ غلطی نمی‌تواند بکنند، عقیدهٔ عموم اهالی این است که اگر دولت بخوانسار راحت شود چندی هم مشارالیه را توقیف نمایند، به کلی این کارها خاتمه خواهد یافت.» (ساکما، ۲۹۳-۱-۱۱۰)

نتیجه

حوادث مختلف پس از مشروطه و کاهش اقتدار حکومت مرکزی که منجر به افزایش قدرت خوانین و علمای مناطق مختلف شد و همچنین ایجاد فضای دوقطبی و ضدیت دو گفتمان مشروطه و مشروعه در سطح کشور، باعث شد تا گروهی از کسانی هم که از قبل نسبت به یکدیگر دشمنی و کینه‌ورزی داشتند، هر یک به سمت یکی از این قطب‌ها رفته و تلاش کنند تا از نفوذ سیاسی احزاب و شخصیت‌ها به نفع منافع خود استفاده کنند. خاندان میرزاحمد مهدی از دیرباز در منطقهٔ ثلاث و شهرستان خوانسار دارای شوکت و اقتدار بوده و از ثروت و مکنت بالایی برخوردار بودند و به همین لحاظ بر سر تصرف و نظارت این اموال به‌خصوص املاک وقفی با سایر خوانین و علمای منطقه که آنها هم صاحب نفوذ بودند، درگیری داشتند. دامنهٔ این درگیری‌ها به حوادث پس از مشروطیت گره خورد و گروهی از رقیبان ایشان به سردستگی میرزا یوسف جوادی، امام‌جمعهٔ خوانسار، در نهایت موفق شدند تا این دعوا را به نفع خود پیش برده و میرزاحمد مهدی را هم که شاکیان و متظلمان فراوان داشت و در مدیریت قحطی آن دوران کارنامهٔ بدی از خود نشان داد، شکست داده و معدوم کنند. آنچه از میان این پژوهش می‌توان بدان دست یافت، این است که این حادثهٔ تاریخی هیچ وجه سیاسی و مذهبی نداشته و شواهدی از دخالت بیگانگان هم وجود ندارد و منازعات حول تصرف و تولید املاک و موقوفات و منافع مالی بوده و آمیختن و پیچیدن آن در لفافهٔ سیاست و مذهب مستمسک پیشبرد همان هدف بوده و لذا اطلاق واژهٔ شهید به او محل تأمل است.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۰، شماره ۲۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ / ۲۲۱

کتاب‌شناخت

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران (ساکما) شماره کارتن، ۲۹۳۰۰۲۸۲۳، ۲۹۳۰۰۲۸۲۳، ۲۱۰۹۷۱۹، ۲۹۳-۱-۱۱۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران (کمام) ۴/۲/۲۸/۱۳۱/۱۸
اسناد خاندانی هژریور.

ابن‌رضا، مهدی، (۱۳۸۲) ضیاء‌البصار فی ترجمه علما خوانسار، قم: مؤسسه انصاریان للطباعه و النشر.
افاضلی، اکبر، (۱۳۸۰) گلپایگان در گذر تاریخ، قم: نشر سلمان فارسی.
افاضلی، اکبر (۱۳۷۳) توشه‌ای از تاریخ گلپایگان، تهران: انتشارات ابجد.
اشراقی، فیروز (۱۳۸۳) گلپایگان در آینه تاریخ، اصفهان: نشر چهارباغ.
اعظام قدسی (اعظام‌الوزاره)، حسن (۱۳۷۹) خاطرات من (تاریخ صدساله ایران)، ج ۲، تهران: انتشارات کارنگ.

اعتماد السلطنه، محمدحسن خان (بی تا) المآثر و الآثار، بی جا: انتشارات کتابخانه سینایی.
افشار، ایرج (۱۳۴۵) روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، تهران:

امینی خوانساری، عبدالحسین (۱۳۸۶) کاروان عشق و جاودان‌نامه خوانسار، تهران: نشر قلمرو قلم.
بختیاری، خسروخان (۱۳۵۶) «خاطرات سردار ظفر»، مجله وحید، شماره ۲۰۷.

کمره‌ای، سیدمحمد (۱۳۸۴) روزنامه خاطرات سیدمحمد کمره‌ای، تهران: نشر اساطیر.
تولایی، حسین، تاریخ مردم خوانسار، <http://khansarpeople.blog.ir/1394/01/28/red>

زهرایی، فضل‌الله (۱۳۴۱) دورنمای خوانسار، با مقدمه حسین واعظزاده و اشعار شاعر ملی خوانسار
یوسف بخشی، تهران: شرکت سهامی چاپ رنگین.

مجدد، محمدقلی (۱۳۹۴) قحطی بزرگ (نسل‌کشی ایرانیان در جنگ جهانی اول)، ترجمه محمد کریمی،
تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

مرادی‌نیا، محمدجواد (۱۳۸۸) خاطرات آیت‌الله پسندیده، تهران: نشر سوره مهر.

میرسیدابو‌اقاسم جعفر موسوی خوانساری (معروف به میرکیسر) (۱۳۵۱) مناهج‌المعارف، با مقدمه
میرسیداحمد روضاتی، تهران: چاپخانه حیدری

مصاحبه با آقای حمیدرضا میرمحمدی^۱، خوانسار، ۱۳۹۸/۱۱/۲۵

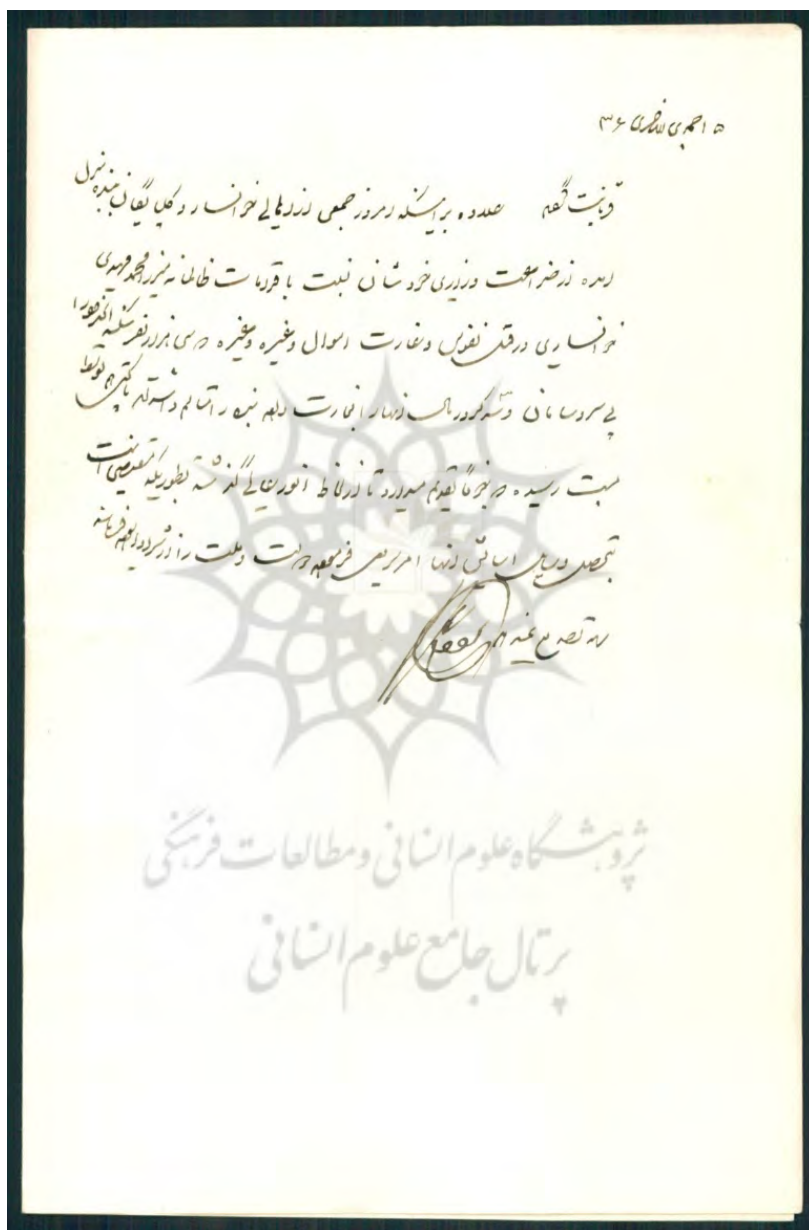
مصاحبه با دکتر محمودخان کرمپور بختیاری^۲، بارده، ۱۳۹۸/۱۲/۱۱

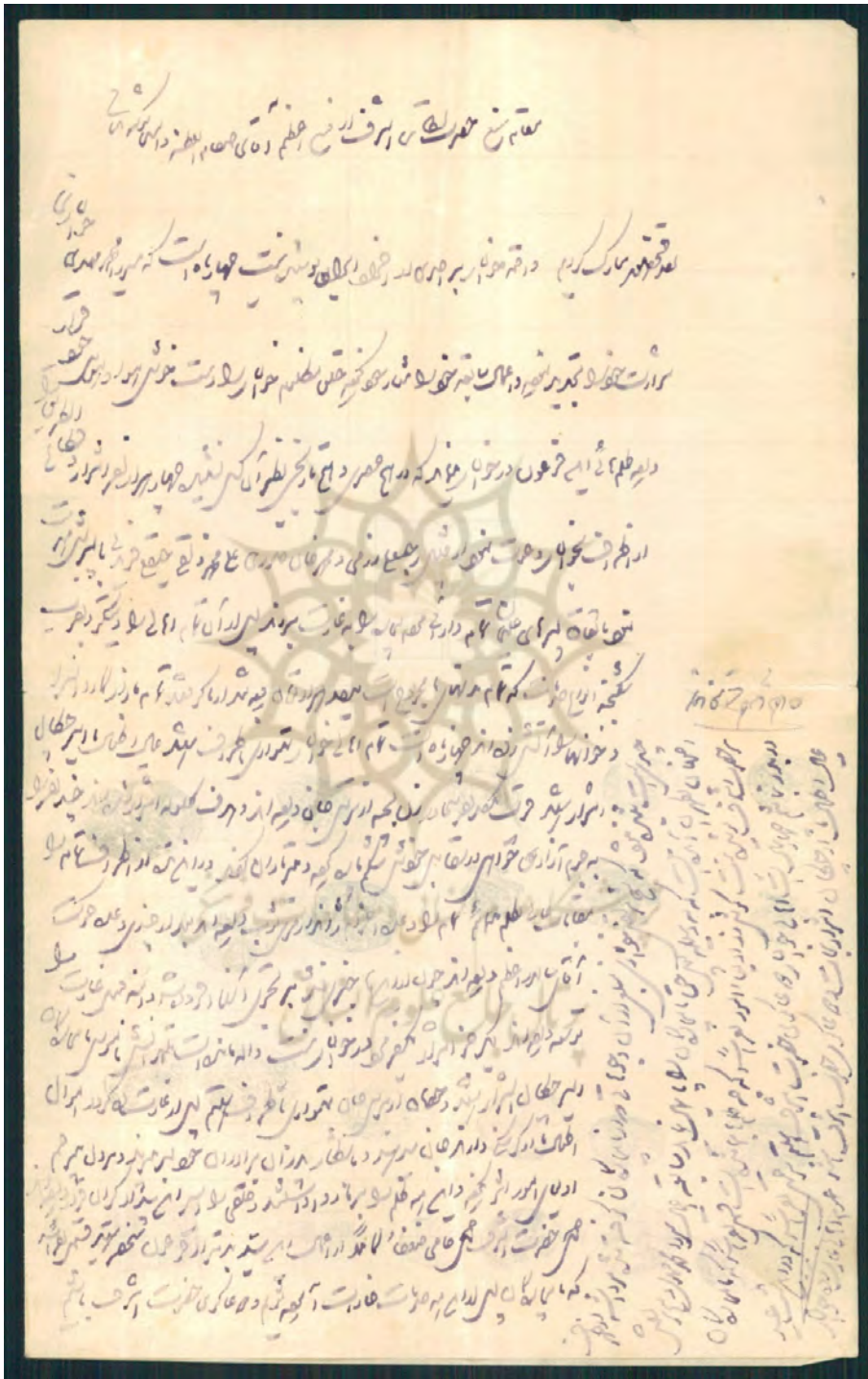
۱. ایشان نویسنده تعدادی مقاله و کتاب درباره تاریخ محلی خوانسار است.


۲. ایشان یکی از بازماندگان خوانین چارلنگ بختیاری است که ضمن درک زمان حیات برخی از کنشگران این
ماجرای، مجموعه‌ای از اسناد را هم در اختیار دارند.

ضمائم:

منتخب اسناد






مکتب مطبوعاتی وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
 ۱۳۳۲

 اداره تلگرافی دولت علیه ایران

شماره ۱۶
 شماره کتاب ۱۵۹
 سنه ۱۳۳۶
 Mealele 16

نمبره فیصله	عدد کلمات	تاریخ اصل	توضیحات	تاریخ وصول	اسم گیرنده
۱۱۶۶۸	۱۷۲	۱۳	م	۱۵	
نمبره تلگراف ۲۳۵					

مقام وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
 بفرموده عالیجناب وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
 جناب آقای سید محمد علی خاوری
 در خصوص ...
 ...
 ...
 ...

نمبر ۱۶۰۰



اداره تلگرافی دولت علیه ایران

نمبر کتاب ۲۹۱

Model ۱۶

سنه ۱۳۳۶

مکان	نمبر کلام	عددها	تاریخ اصل	توضیحات	تاریخ وصول	اسم گیرنده
تهران	۱۰۴۴	۱۱۶	۲۱		۲۲	سید حسن...

نمبر تلگراف ۶۷۴

مکتوب سید حسن پورنوروزی...
 حضرت سید حسن پورنوروزی...
 در روز یکشنبه...
 و غیره...
 و غیره...
 و غیره...
 و غیره...
 و غیره...
 و غیره...
 و غیره...

پایان کلام است

Modelo 16

نومبر ۱۶

نمبر کتاب ۲۹۷

سنه ۱۳۳۶

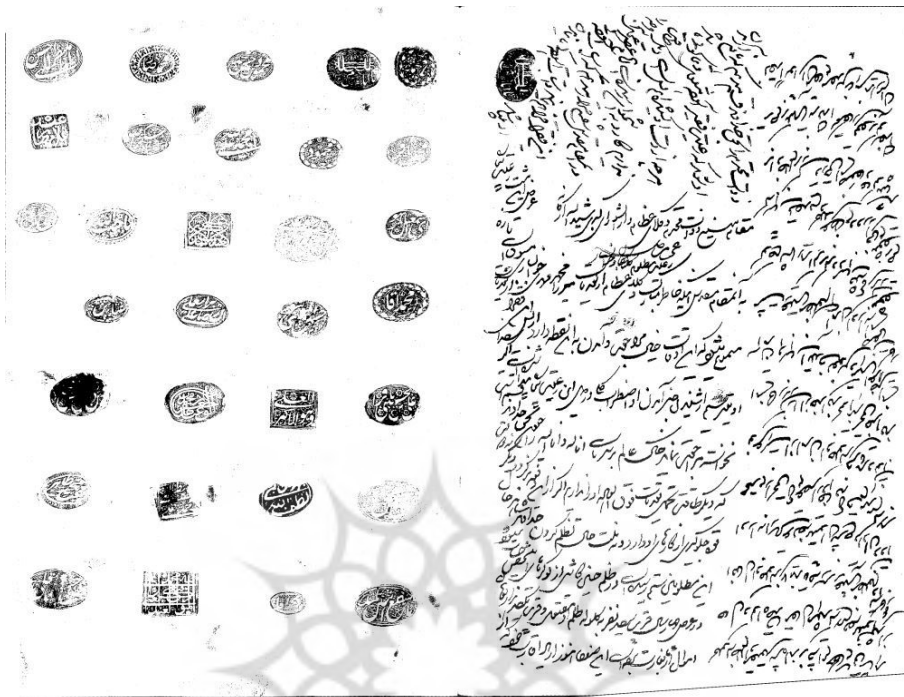
اداره تلگرافی دولت علیه ایران

تاریخ وصول	توضیحات	عدد کلمات تاریخ اصل	نمبره قیاس	نمبره تلگراف	از کجای
۱۳۳۶		۲۱	۱۳۱	۱۳۱	به ایران

مصدق و کاتبان حضرت آیت الله العظمی در حقیقت دلدار و دلبرایم بهر نفرین چهارم
 و سرور و آرزوی منور منور در حق رزاق عبادت و عزت کتب کتب
 که بنامه در کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
 در روز غمزه ز طهرت کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
 نیست این صحبت دارم در روز کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
 بهر نهر و کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
 ملک زه کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
 را عادت کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پایان علوم انسانی



مقام رفیع علم محترم مولانا شمس الدین ...

سر خانی خون در کد سرار ...

سایه بوی که مازاد ...

تایت غمزه دم ...

اداره ژاندارمری ...

تعمیرات ...

دستور ...

اداره ...

خونی ...

و حقوق ...

مجدد ...



دوره ۱۱۱ هجرت / ۲۳ شهریور ۱۳۳۲
ضمیمه



وزارت داخله

اداره عرب دائره
نمبر ۲۲۳۷۴/۴۱۹۱

مجلس مدرس سردی خ

موضوع این یادداشت مشرف بود و در ضمن آن چندین رأی در باب رعایت حقوق و در برگیرنده حقوق
چندانی در شهر بطریق خود در قلمرو هم رعایت ماکولم تا آنکه صدی چند ماه است بر یکم است
ترتیب و رعایت هم در طبقه نادران محلی است و در آن تقسیم بر روی تکلیف آنها فدر است کلمه عرب است
عایشین با این رعایت هم مطالب خوشان را در بر روزگار از آن اظهار نیت باطلت
کند رسیده که در حق حق شود و ضمن تکلیف نیز در آن هم معین گردد و معصوم نیز است خصوصاً
پسران در این در این مطالب خودشان سندی در باب رعایت و عادی خود آنها بر این وزارت

و چند جا را که در وقت مقرر در ۱۳۳۲
پژوهشگاه علوم انسانی
رتال گریه عربی
۲۳ شهریور ۱۳۳۲

عربی

۳۵
۵

جواب این مقام جواب ساق وزارت علوم و در خصوص هم در این است

اینهاست نظم از نسیخه از کتابت حضرت علی بن ابی طالب
 جواد از کتابت حضرت علی بن ابی طالب
 جواد از کتابت حضرت علی بن ابی طالب
 جواد از کتابت حضرت علی بن ابی طالب
 جواد از کتابت حضرت علی بن ابی طالب

کتابت از
 تاریخ ۱۳۲۲

مقدمه نسیخه درم از حضرت علی بن ابی طالب

و در این وقت که با ربوبیت او کور کعبه را از نو در آید و در میان آن در بر آید که هر کس که در آن
 در آن وقت که با ربوبیت او کور کعبه را از نو در آید و در میان آن در بر آید که هر کس که در آن
 در آن وقت که با ربوبیت او کور کعبه را از نو در آید و در میان آن در بر آید که هر کس که در آن
 در آن وقت که با ربوبیت او کور کعبه را از نو در آید و در میان آن در بر آید که هر کس که در آن
 در آن وقت که با ربوبیت او کور کعبه را از نو در آید و در میان آن در بر آید که هر کس که در آن
 در آن وقت که با ربوبیت او کور کعبه را از نو در آید و در میان آن در بر آید که هر کس که در آن

این کتاب از کتابت حضرت علی بن ابی طالب
 در روز دوازدهم ربیع الثانی سال ۱۳۲۲
 در شهر کربلا

این کتاب از کتابت حضرت علی بن ابی طالب
 در روز دوازدهم ربیع الثانی سال ۱۳۲۲
 در شهر کربلا



مجلس شورای ملی

تفاتیح معین زردان برای شهید امام زکریا
 سوادکده غیرالایفونیک ر... موزون سیدارم...
 اداره...
 شماره...
 مورخه...
 سرکار فخر سید...
 فخر خونی...
 تصدیق...
 نماینده...
 زیند...
 علم...
 ۳۵
 ۵

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی



مجلس شورای ملی

تاریخ - ۵ شهر ذی‌حجه ۱۳۲۳

وزارت عدلیه

نمبر کتاب ثبت	ع ۳۰۳۳
کارتن	دو سب
نمبر های قبیل	
ضمیمه	۱

جمعه زین‌الدین خوانساری در شرحی در باب قضای مباحث آکای کفای کفای
 در ضمنی بخوار از احوال روایتی که سوره شریعت آنها را افرا برای اطلاع خاطر
 آن وزارت عدلیه در آن نحو هر آینه می در جدولی از بعضی اطلاع دیگر می
 شنید

د ۹ ۷
 براه حاجت رسیدن



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

۴۴۲۲
۱۳۴۲
دست‌نویس میرزا محمد علی شریانی

۶۵
۵
سین دراز است و دست از زور است بر زانوی فریب در سینه خفاست فرق پهلوان
ستا در زانوی کاپتن کلاب مایه رانده در بند پسر خفته تا بر آید شریانی گرفته به خفته
حکایت داد و حکم کرد که در صحنان رقص حق ورود ما در اوقات رانده به سینه
برقیب بگردد در روز بار داعی پس بر زانوی هر که در بوندان رفته بنای انگیز رفته
بدون هیچ نه تقریب در اعداد داعی گون دست کرب گرفته اند و باب است بند زانوی
فرمان آورده هفت ماه است در ظاهر مطلق و بینه حکم از زور که همکار بر مخرج اوج گرفته شده
نه حرفها حکم قطب لکوت صحنان بگردد بنای انگیز خردن و حکم برین زانوی در صحنان
مبارزه که اعدا شرفش اهدا شرفی داعی نمود و اگر غیر گرفته اند رگشته بر سر و دست
موردن بجای سینه دارد در ظاهر در کرب و فرسنگها بر اگر تا سینه بجای است
بدود ما با کانه کان زیند پس که اگر کرب بگردد و کجا رود ما درم صدر پس برین
جواب در نتیجه صدر است و جوه بر زانوی در صحنان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

List of sources with English handwriting

- Afāzelī, Akbar, (2001) *Golpayegan through history*, Qom: Enteshārāt-e Salmān Fārsī.
- Afāzelī, Akbar (1373) *A baggage from the history of Golpayegan*, Tehrān: Enteshārāt-e Abjad Afšār, Irāj (1345) *roūznāme kāterāt-e Etemād Al-Saltanah*, Tehrān
- Amīnī kānsārī, Abdolhosseīn (2007) *Cāravān ešq va jāvedānnāme kānsār*, Tehrān: našr-e Qalamro Qalam.
- A'zam Qodsi (A'zāmam al-vozarāh), Hassan (2000) *kāterāt-e man (Tārīk sad sale Irān)*, Volume 2, Tehrān: Enteshārāt-e Kārang.
- Bakhtīārī, kosrokan (1356) "*kāterāt-e sardār zafar*", Vahid Magazine, No. 207.
- Ešrāqī, Fīroūz (2004) *Golpayegan in the Mirror of History*, Isfahān: Enteshārāt-e Chaharbagh . Etemād Al-Saltanah, Mohammad Hassan kān (Bītā) Al-Māfir va Al-Afār, Bījā: Enteshārāt-e kitab kāne Sīnāī.
- Hažbarpoūr family documents.
- Ibn Reza, Mahdī, (2003) *Zīa al-Absār fī taǰome 'olamā kānsār* , Qom:moasese Ansarian leṭaba'e val našr..
- Interview with Mr. Hamidreza Mīr Mohammadi, Khansar, 11/25/1398¹
- Interview with Dr. Mahmoud Khan Karampour Bakhtiari, Bardeh, 12/11/1398²
- Kamrahī, Sayyed Mohammad (2005) *roūznāme kāterāt-e Sayyed Mohammad Kamrahī*, Tehrān: Enteshārāt-e Asāfir.
- Mājd, Mohammad Qolī (2015) *The Great Famine (Genocide of Iranians in World War I)*, translated by Mohammad Karimi, Tehran: Institute for Political Studies and Research.
- Morādīnā, Mohammad Javād (2009) *kāterāt-e Ayatollāh Pasandīdeh*, Tehran: Enteshārāt-e Sūreh-e Mehr.
- Mīr sayyed Abolqāsem Jafar Moūsavī kānsārī (known as Mīrkabīr) (1351) *Menhaj Al-Ma'ref*, with introduction by Mīrsayyed Ahmad Rozatī, Tehrān: Čāp kāne Heīdarī
Parliamentary Library of the Islamic Council of Iran (Kamām) 18/131/28/2/4
(Sākmā) Carton No. 293002823, 2109719, 293-1-110
- Tūlāyī, Hossein, *History of kānsār people*, <http://khansarpeople.blog.ir/1394/01/28/red>
- Zahrāeī, FaZlollāh (1341) *Perspective of Khansar*, with introduction by Hossein Vaezzadeh and poems of the national poet of Khansar Yousef Bakshī, Tehran: Rangin Printing Company.

1. He is the author of a number of articles and books on the local history of Khansar.
2. He is one of the survivors of Charlang Bakhtiari Khan, who, while understanding the lives of some of the actors in this story, also has a collection of documents.

**Criticism of E'zam Al-Wezare's Narrative, About Reasons for the Execution of
Seqat Al-Eslam Shahidi Khansari, Based on New Documents¹**

Masoud Kasiri²

Received: 2020/09/22

Accepted: 2021/02/04

Abstract

The complexity of the social and political situation in Iran after the constitutional era led to the emergence of local governments and the weakness of the central government. With the famine of the last years of the last century, riots and insecurities intensified. One of these events that took place in the ruling region of Thalass (Golpayegan, Khansar and Khomein) was the revolt of Agha Mirza Mohammad Mehdi (Seqat-alEslam Shahidi). His disobedience has created insecurity in the region for years. He was eventually defeated by government forces and executed along with a number of his comrades.

This research uses surviving documents, references to books and articles written in the field of local history, references to documents in the National Archives and Library of Iran, references to documents in the library and document center of the Islamic Consultative Assembly, as well as interviews with local characters. An attempt has been made to find out the background of the Shahidi family through library and field methods and the reasons for his disobedience to the government of Tehran; Also find out the reasons for his execution.

The results of this study show that - contrary to the narrations narrated by Azam al-Wazarah - the local wars had nothing to do with political issues and revolutionary events. These incidents were just a personal dispute between the clergy over the endowed lands and material interests.

Keywords: Thalass region, Khansar, Mirza Mohammad Mehdi, Seqat al-eslam Shahidi, Golpayegan.

1. DOI: 10.22051/HPH.2021.35074.1500

2. Profssor, Department of History, Faculty of Literature, University of Isfahan, Isfahan, Iran.
Email: masoodkasiri@litr.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507